

■ **علیرضا محمدی**

تیپ ۲۷ **محمدرسول‌الله(ص)** در عملیات رمضان شرایط خاصی داشت. همانطور که در تاریخ دفاع مقدس آمده است، این تیپ به فرماندهی حاج‌احمد متوسلیمان به همراه تیپ ذوالفقار از تش به سوریه اعزام می‌شوند تا در پاسخ به حمله صهیونیست‌ها به لبنان، اقدامات مقتضی انجام دهند. پس از رایش حاج‌احمد در لبنان، تیپ ۲۷ به فرماندهی شهید همت به ایران بازمی‌گردد و در فاصله کوتاهی که به شروع عملیات رمضان مانده بود، این تیپ در کمترین زمان خود را آماده ورود به عملیات می‌کند. حاج‌رضا صفرزاده، معاون مخابرات تیپ محمدرسول‌الله(ص) در عملیات رمضان بود که قسمت می‌شود، دوشادوش شهید همت در رمضان شرکت کند و از این رهگذر، خاطرات خوبی دارد که در گفت‌وگو با وی پیش‌رو دارید.

■■■

اگر می‌شود یک معرفی از زبان خودتان داشته باشیم، متولد چه سالی هستید و چطور گذر تان به جبهه و لشکر ۲۷ افتاد؟

من متولد سال ۱۳۳۵ در محله دولاب تهران هستم. از سال ۵۵ فعالیت‌های انقلابی‌ام را شروع کردم که این فعالیت‌ها از سال‌های ۵۶ الی ۵۷ هم‌زمان با همه‌گیر شدن انقلاب در بین مردم، گسترده‌تر و پررنگ‌تر شد. بعد از انقلاب اول عضو کمیته‌شدم و با تشکیل سپاه جزو اولین نیروها به عضویت آن درآمدم. من اوایل شروع جنگ در غرب بودم. یک مدتی هم فرماندهی سپاه کامیاران را برعهده داشتم. تیپ ۲۷ که در جنوب تشکیل شد، از من خواستند به تهران برگردم و به عنوان جانشین مخابرات تیپ به جنوب بروم. در اثنای عملیات الی بیت‌المقدس وارد تیپ ۲۷ شدم و در عملیات شرکت کردم.

پس از قیل در مخابرات تخصص داشتید؟

بله، من قبل از کردستان در تهران مخابراتی بودم. یک مدتی در کردستان فرمانده سپاه کامیاران شدم و تیپ که تشکیل شد برای تقویت آن، از بچه‌هایی که تخصص داشتند، خواستند به تیپ بروند. من هم به‌عنوان جانشین برادر نیکبخت وارد مخابرات تیپ ۲۷ شدم.

در قضیه لبنان هم به همراه حاج‌احمد و سایر نیروها به سوریه رفتید؟

نه، آن موقع به خاطر اینکه منافقین خانه‌ام را آتش زده بودند، درگیر این موضوع شدم. بعد از فتح خمشر که به تهران برگشتم، بچه‌های مخابرات گفتند رضا اگر می‌روی خانه‌تان حواست باشد، اصعبات به هم ن‌ریزد. علت حرفشان را که پرسیدم، ماجرای آتش زدن خانه‌مان توسط منافقین را گفتند. شکر خدا در زمان حادثه کسی در خانه نبود. مواقعی که من منطقه می‌رفتم، پدر خاتم، همسر من و بچه‌ها را به خانه خودشان می‌برد. منافقین از راه خربشته آمده و خانه را آتش زده بودند. دو کیسول گاز داشتیم که شلنگ هر دورا بریده بودند. خیلی از وسایل‌مان سوخته بود. طبقه پایین دو همسایه داشتیم که خدا را شکر به آنها آسیبی ن‌رسیده بود. به هر حال درگیر این ماجرا شدم و شهیدهمت از مسئول مخابرات خواست من را تهران نگه دارد تا کارهای مخابراتی عقبه تیپ را انجام بدهم.

البته قرار بود اگر در سوریه عملیاتی پیش آمد، از من بخواهند به آنجا بروم. ماندم و همانطور که می‌دانید عملیاتی در سوریه رخ نداد و کمی بعد تیپ به ایران برگشت.

شرایط تیپ ۲۷ در عملیات رمضان خاص بود، شاکله اصلی تیپ کیلومترها از ایران دور بود و برای ورود به عملیات زمان کمی داشت، چطور خودتان را به عملیات رساندید؟

من که در تهران بودم، اما به محض آمدن تیپ از سوریه، همراه آنها به منطقه رفتم. اینطور که برخی می‌گویند تیپ ۲۷ در اثنای عملیات رمضان رسید، درست نیست. تا شروع عملیات زمان کمی داشتیم، ولی آنقدری فرصت بود که بچه‌های اطلاعات- عملیات به سرعت شناسایی‌های اولیه را انجام دادند. بعد نوبت به توجه فرمان‌گان گردان رسید و سپس رده‌های عملیاتی مثل مخابرات و غیره هم به منطقه عملیاتی برده شدند تا با جغرافیا و اوضاع منطقه آشنا بشوند. چون تیپ دیرتر از یگان‌های دیگر وارد شده بود، قرار شد در مرحله اول نباشد و از مراحل بعدی دوشادوش دیگر یگان‌ها به عقب دشمن بی‌رود و باقی مراحل را حضور داشته باشد. کار سختی بود که به همت بچه‌ها انجام گرفت.

عدم حضور حاج‌احمد که مؤسس تیپ و فرماندهی مقتدر بود، روی روحیه بچه‌ها یا عملکردشان تأثیر گذاشته بود؟

حاج‌احمد که جای خودش را دارد. واقعاً هم قدرت فرماندهی کم‌نظیری داشت، ولی شهیدهمت هم کاربلد بود. ایشان از کردستان در جنگ بود و از رده‌های پایین کم‌کم رشد کرده و مسئولیت‌های بالاتری برعهده گرفته بود. قبل از اسارت حاج‌احمد، شهیدهمت جانشین تیپ بود و از مقلوه فرماندهی و مسئولیت دور نبود. به جرئت می‌توانم بگویم چیزی از حاج‌احمد کم نداشت. در همان عملیات رمضان قابلیت‌هایشان را نشان داد. تیپ از سوریه آمد و سریع وارد یک عملیات سنگین شد. کار کمی نیست. قابلیت هدایت دقیق می‌خواهد که همت‌از این خصوصیت برخوردار بود. شهید همت فرماندهی دوست‌داشتنی بود که کلامش هم روی نیروی زیردست و هم روی

گفت‌وگوی «جوان» با حاج‌رضا صفرزاده، جانشین مخابرات تیپ ۲۷ در عملیات رمضان

خمپاره‌های جامانده ۱۵ رزمنده را از اسارت نجات داد



شعار زاده هر رشته تانر سر دار فضلی شهید علیرضا محمدی در عکس دیده می‌شود

فرمانده بالادستش نفوذ داشت.

منظور تان از اینکه می‌گویید کلام حاج‌همت روی فرمانده بالادستش هم نفوذ داشت، چیست؟

وقتی حرفی منطقی و درست باشد، فرقی نمی‌کند بالادست بشود یا زیردست. آدم آن را قبول می‌کند. همت چون فرماندهی قابل و کاربلد بود، خیلی از نظراتش را فرماندهان بالادست می‌پذیرفتند.

شما در عملیات چه سمتی داشتید و قرار شد چه کاری انجام بدهید؟

بنده جانشین مخابرات بودم و در عملیات هم کنار شهیدهمت حضور داشتم. پیش از شروع عملیات، من و آقای نیکبخت با هم تقسیم کار کردیم. قرار شد نیکبخت کارهای پشتیبانی



شهیدهمت حتی به ما گفت نگذار دیدیخی که برای استفاده تان برده‌اید به دست دشمن بیفتند. تا این اندازه حساس بود. آن شب من و دستواره تا نوک خط اول رفتیم و از فرماندهان دسته خواستیم نوبت به نوبت عقب‌نشینی کنند. آمدیم تا رسیدیم به دژ مرزی. آنجا اتفاقی افتاد که بعدها حکمتش را فهمیدیم



شهید همت و شهید دستواره (نشسته نفر وسط) نقش مؤثری در عملیات رمضان داشتند

اگر حرف بزنید، کشف صحبت می‌کنید. من اینجا هستم که با رمز حرف‌های شما را منتقل کنم. شما که رمز را حفظ نیستید، قبول کردو من هم شروع به صحبت با فرماندهان گردان با فرمانده محور و بچه‌هایی کردم که قرار بود با فرمانده تیپ (همت) از تسلط دارم با کادر تیپ حاجی وقتی دید من با تسلط دارم به دست دشمن صحبت می‌کنم، کمی که از عملیات گذشته بود، گفت: رضا من الان ۴۸ ساعت است که نخوابیده‌ام. تو خودت در حد فرمانده تیپ هستی، می‌روم یک چرتی بزنم اگر جایی گیر کردی، صایم کن. آدمی بود که به نیرو بال و پر می‌داد و سعی می‌کرد نیرو را پرورش بدهد. حتی بعدها از نیروهای اطلاعات- عملیات به منطقه توجیه‌کند تا گاهی که همت خسته می‌شد یا کاری برایش پیش می‌آمد، من هدایت تیپ را از پشت بی‌سیم برعهده بگیرم. عملکرد تیپ ۲۷ در عملیات رمضان چطور بود؟ هر چند که در کل ما نتوانستیم متصرفات رمضان را حفظ کنیم و به نیروها دستور عقب‌نشینی داده شد.

تیپ ما آنچه در مسئولیتش بود را به خوبی انجام داد و همراه سایر یگان‌ها ۱۱ کیلومتر به عمق خاک دشمن رفت و کنار دریاچه ماهی خط تحویل گرفت، اما چون عرض منطقه عملیاتی کم بود. (در حدود یک کیلومتر) امکان دور خوردن توسط دشمن و قیچی شدن بچه‌ها می‌رفت. دشمن در منطقه شرق بصره عمده‌ترین موانع خودش را ایجاد کرده بود. انبوه سیم خاردار و میدان مین و سنگ‌های مثلثی بخشی از این موانع بودند. در سنگ‌های مثلثی شش تانک در زاویه‌های مثلث می‌ایستادند و هر نیرویی که وارد این مثلث می‌شد، تانک‌ها بدون اینکه از جایشان تکان بخورند، کلاhek خود را به سمت نیروی پیش‌رونده برمی‌گرداندند و او را مورد هدف قرار می‌دادند. وقتی نیروهای ما به کانال ماهی رسیدند، ادامه کار سخت‌تر هم شد. خود کانال هم مانعی پیش‌روی ما بود. از آن بعد لودرها و بلدوزرها وقتی می‌خواستند خط تشکیل بدهند، با مقاومت شدید دشمن روبه‌رو شدند. کار گره خورد و همانطور که عرض کردم به دلیل کم بودن عرض منطقه عملیاتی، امکان داشت تانک‌های دشمن عقبه را ببندند، لذا دستور بازگشت به نیروها داده شد. همان ششی که عرض کردم همت برای استراحت رفت، ساعت دو شب بود که آقا محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه بی‌سیم زد و سراغ حاجی را گرفت. من هم مجبور شدم ایشان را بیدار کنم.

پیام آقای رضایی چه بود؟

ایشان می‌خواست فرماندهان تیپ شخصاً به منطقه عملیاتی بروند و آنجا جلسه‌ای تشکیل بدهند. عرض کرده بودم که کلام همت پیش فرماندهان بالادست هم نفوذ داشت. آن شب وقتی قرار شد فرماندهان تیپ جلسه تشکیل بدهند. آقای رضایی گفت حاج‌همت نماینده تام‌الاختیار من در این جلسه است و حرف او حرف من است. شهیدهمت آماده رفتن شد و من هم همراهش رفتم. جلسه در یک خاکریز ناتمام در منطقه عملیاتی بر گزار شد. در اثنای جلسه چند تانک دشمن سعی کردند از خاکریز عبور کنند که بچه‌های لشکر امام حسین(ع) چند نفر آربی‌چی زن با خودشان آورده بودند، آنها از خاکریز عبور کردند و تانک‌ها را زدند.

بعد از جلسه همت از من و شهیدرضا دستواره که آن موقع فرمانده محور بود، خواست برویم و از نوک خط اول دسته دسته نیروها را به عقب هدایت کنیم.

این دستور به منزله عقب‌نشینی و اتمام عملیات بود؟

اغلب فرماندهان تیپ در تماس با قرارگاه فرماندهی اعلام کرده بودند که با وجود فشار دشمن، حفظ منطقه تصرف شده امکانپذیر نیست و در نتیجه دستور عقب‌نشینی صادر شد.

در خصوص عملیات رمضان آمده که خیلی از نیروها جا ماندند یا حداقل پیگرهایشان در منطقه عملیاتی ماند.

در مورد تیپ ۲۷ که اصلاً منظور نبود، شهیدهمت حتی به ما گفت نگذارید یخی که برای استفاده تان برده‌اید به دست دشمن بیفتند. تا این اندازه حساس بود. آن شب من و دستواره تا نوک خط اول رفتیم و از فرماندهان دسته خواستیم نوبت به نوبت عقب‌نشینی کنند. آمدیم تا رسیدیم به دژ مرزی. آنجا اتفاقی افتاد که بعدها حکمتش را فهمیدم. از پشت سر یک نفر گفت آقا رضا، چون اسم من و دستواره هر دو رضا بود، با هم برگشتیم. هفت الی هشت نفر از بچه‌های ادوات بودند که گفتند دو قبضه می‌شد یا نه؟ چون اسم من و میدان مین و سنگ‌های مثلثی بخشی از این موانع بودند. در سنگ‌های مثلثی شش تانک در زاویه‌های مثلث می‌ایستادند و هر نیرویی که وارد این مثلث می‌شد، تانک‌ها بدون اینکه از جایشان تکان بخورند، کلاhek خود را به سمت نیروی پیش‌رونده برمی‌گرداندند و او را مورد هدف قرار می‌دادند. وقتی نیروهای ما به کانال ماهی رسیدند، ادامه کار سخت‌تر هم شد. خود کانال هم مانعی پیش‌روی ما بود. از آن بعد لودرها و بلدوزرها وقتی می‌خواستند خط تشکیل بدهند، با مقاومت شدید دشمن روبه‌رو شدند. کار گره خورد و همانطور که عرض کردم به دلیل کم بودن عرض منطقه عملیاتی، امکان داشت تانک‌های دشمن عقبه را ببندند، لذا دستور بازگشت به نیروها داده شد. همان ششی که عرض کردم همت برای استراحت رفت، ساعت دو شب بود که آقا محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه بی‌سیم زد و سراغ حاجی را گرفت. من هم مجبور شدم ایشان را بیدار کنم.



عملیات رمضان در گرمای شدید زیر بمباران شد

با تانک‌های عراقی در گیر شویم. به همین خاطر مرتب تماس می‌گرفت و می‌خواست با رضا صحبت کند. وقتی به عقب برگشتم، صورت‌ام گرد و خاک پوشانده شده بود. از قشم‌هایم هم اشک می‌آمد. بچه‌ها کمک کردند و صورت‌م را با شماست و برگشت داخل نفربرش تا بیشتر تا او را دیدم از هیجان حضور در منطقه و آتش دشمن ناگهان قتمت حاج آقا، رضا دستواره مجروح شده و من نمی‌خواستم در بیسیم این موضوع را بگویم. حالا شما هی تماس می‌گیرید؛ رضا رضا... بنده خدا فقط گفت حق با شماست و برگشت داخل نفربرش تا بیشتر غر نزن‌م! من هم کمی بعد رفتم کنارش و ایشان رویم را بوسید و گفت برابم هندوانه بیاورند. فرمانده بود، اما چون دید حق با من است، در مقابل جوش او درنم با طمأنینه، وقار و صبر برخورد کرد.

رمضان شما را یاد کدام شهید می‌اندازد؟

یاد شهیدقهرمانی، فرمانده گردان انصارالرسول(ص). چون در عملیات رمضان شهید چراغی مجروح بود و در تهران حضور داشت، شهید همت از قهرمانی خواست جانشین تیپ بشود و معاون قهرمانی به جای او هدایت گردان را بر عهده گرفت. در اثنای عملیات گردان انصار خوب عمل نکرد و آسیب زیادی دید. قهرمانی سوار بر موتور تریل رفت نشده بود که یک گلوله خمپاره سوت کشید که رفت و دیگر حتی پیکرش بازنگشت.

جدول سودوکو

ارقام ۱تا۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۹۷۳

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۵	۷	۳	۱	۸	۶	۴	۲
۳	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۱
۶	۳	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵
۴	۶	۵	۳	۲	۱	۷	۸
۱	۲	۴	۸	۳	۷	۵	۶
۷	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۶
۸	۴	۶	۳	۱	۷	۵	۲

۴	۷	۳	۱	۸	۶	۵	۲
۱	۵	۷	۶	۸	۴	۲	۳
۳	۶	۸	۵	۱	۷	۴	۲
۸	۱	۷	۳	۶	۴	۵	۲
۲	۷	۶	۸	۳	۱	۷	۴
۵	۲	۳	۷	۶	۸	۱	۴
۷	۸	۱	۳	۵	۲	۷	۶
۶	۲	۵	۷	۸	۳	۷	۱
۷	۳	۷	۱	۶	۵	۲	۸